

فیلمنامه هفت قسمتی اماکشدار



«روز خون»، قصه زندگی چند خانواده را در طول سریال نمایش می‌دهد و تلاش دارد پیچیده‌نمایی‌هایی داشته باشد. یکی از شخصیت‌های اصلی ماموری است که نقش او را حمید ابراهیمی بازی می‌کند و از ابتدای داستان به دنبال پرونده‌ای امنیتی است. با

این حال همه پیگیری‌ها و تلاش‌ها در سطح انجام می‌شود و دیالوگ‌ها صرفاً قرار است نشان دهد ماموران مشغول کار هستند. قصه سریال همان ماجرای حادثه تروریستی شاهچراغ است که ما اینجا از زاویه دید برخی از خانواده‌ها که بعداً می‌فهمیم از شهدای داخل حرم هستند داستان را دنبال می‌کنیم. بخشی از قصه هم طبق همان پرونده امنیتی پیش می‌رود. با این حال قصه کشش دراماتیک لازم را ندارد و حتی بخش امنیتی ماجرا بیشتر شبیه یک قصه پلیسی ساده است تا یک سوژه امنیتی و جاسوسی که فضا سازی ملتهب‌تری را ایجاد می‌کند.

سری دوزی با محتوای تکراری



«روز خون» تقریباً به طور کامل، دچار همان مشکلات عدیده‌ی سریال‌ها و تله‌فیلم‌های «امنیتی» سیما (البته با استثنایی به نام «گاندو») در سالیان اخیر است: فرم و محتوای تکراری؛ عدم ارتقای کیفی و به روزرسانی شیوه‌های روایت و کارگردانی؛

شعارزدگی و کثرت «پیام»‌های مستقیم و سراسر است؛ فقدان یک کلان-روایت که بتواند از یک سو، همه‌ی اجزای شکلی و محتوایی اثر را منسجم نگه دارد و از سوی دیگر، پیوند آن را با لایه‌های مختلف اجتماعی مخاطب برقرار کند؛ و... بی‌پرده بگوییم: این نوع از سری دوزی نه به درد تبلیغات می‌خورد، نه قدر و قیمت «امنیت» را نشان می‌دهد و نه اصول ارزش افزوده‌ای برای نهاد سفارش دهنده دارند. چند سالی است که انواع و اقسام مجموعه تلویزیونی، فیلم و تله‌فیلم توسط نهادهای محترم سفارش داده شده، اما تقریباً هیچ یک در خاطر مخاطب ماندگار نمی‌شود.

عدم گیرایی در فضا سازی

بخشی از نبود فضا سازی درست در «روز خون» به قصه و فیلمنامه‌ای برمی‌گردد که از ابتدا نتوانسته کشش و گیرایی لازم را ایجاد کند و بخشی هم به کارگردانی که در کلیت سریال هم ضعف‌های خود را نشان داده است. کارگردان ظرافت‌های کار را لحاظ نکرده است. به طور مثال مشخص نیست ماجرا تحت رصد کدام نهادها پیش می‌رود یا بعد از حادثه چه کسانی با چه پوششی در حرم ظاهر می‌شوند. نسبت به وقایع سال ۱۴۰۱ فقط حرف زده می‌شود و ما گاه در معضلی که برای یک نوجوان پیش آمده یا مادر حامله‌ای که قرار است فارغ شود، می‌فهمیم که چنین وقایعی هم در شهر وجود دارد. اتفاقات در سطح می‌گذرد و گویی کارگردان صرفاً عطش ساخت و البته بازسازی یک ویدئوی تکان دهنده را داشته است!

شخصیت پردازی باورناپذیر

جدای از انتخاب کاملاً اشتباه تیم بازیگران، به ویژه بازیگر نقش اول (حمید ابراهیمی) و آماتور بیسم مشهود در بازی‌ها، از نظر شخصیت پردازی دست همان بازیگران اشتباهی هم به شدت خالی است. صابر راسخ (ابراهیمی) در سرتاسر سریال کدام تصمیم تعیین کننده، کدام رمزگشایی قابل توجه، کدام بن بست شکنی را انجام می‌دهد؟ ما جز مشتکی دستور به زیر دستان با این مضمون که «سعید درو باز کن»، «سماعیل اونو بردار»، «خانم رحمانی زوم کن»، کمی موتور سواری بدون دلیل و دوسه مورد اسلحه کشی ناموفق چه چیز از او می‌بینیم؟ در سمت ضد قهرمان (آنتاگونیست) داستان هم اوضاع بهتر نیست. قیافه‌ی بدمن ماجرا، با آن چشم‌های رنگی و آن مو و محاسن قهوه‌ای. کدام تروریست با این قیافه و آن لهجه و زبان من در آوردی در خیابان‌ها پرسه می‌زند؟ علاوه بر این، ما تقریباً هیچ چیز از شخصیت این تروریست نداریم. نه چندان واضح و روشن به انگیزه‌های او پرداخته می‌شود، نه عقبه و سابقه‌ی او (به عنوان جرایبی انتخاب او برای این عملیات تروریستی) و نه هوش متمایزی در او می‌یابیم. او بیشتر شبیه یک فرد گنگ، کندذهن با هیکل بزرگ به نظر می‌رسد و این عین نقض غرض برای هدف سریال است.



سرگردان میان ملودرام و اکشن پلیسی



در سال‌های اخیر بسیار فیلم و سریال‌های امنیتی و جاسوسی ساخته شده که گاه لحظات نفسگیر قصه بر ضربان قلب مخاطب افزوده است. نمی‌توان قصه یک فاجعه تروریستی را بیان کرد اما آنقدر معمولی روایتش کرد که احساس کنید یک سریال سرگرم کننده اکشن و یک درام معمای می‌بینید. زندگی شخصیت‌های سریال و بعد وصل شدنشان به حرم شاهچراغ و سکانس نهایی که باید اوج قصه می‌بود و تکان دهنده ترین لحظات این داستان را شامل می‌شد، نتوانست مخاطب را حتی برای لحظه‌ای میخکوب کند. از طرف دیگر انتخاب موسیقی نامناسب در لحظات سکانس ترور به گونه‌ای بود که انگار کارگردان صرفاً قصد دارد بر اکشن ماجرا بیفزاید و کمتر درک درستی نسبت به فضا سازی و دلهره و التهاب قصه‌ای وطنی و ملی وجود دارد. آن هم سکانسی که ویدئوهای واقعی آن خود به خود در دناک و تکان دهنده هستند.